



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده نفی سیل

تاریخ: ۲۷ آبان ۱۴۰۲

موضوع جزئی: ادله قاعده - دلیل اول: ۲. آیه ۸ سوره منافقون - سایر تقریب استدلال - تقریب چهارم و پنجم -

مصادف با: ۴ جمادی الاول ۱۴۴۵

جلسه: ۱۵

اشکالات - اشکال اول و بررسی آن - اشکال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در آیه دوم یعنی «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» بود. عرض کردیم برای استدلال به این آیه، تقریب‌های متعددی می‌توان ذکر کرد؛ ما تا اینجا سه تقریب برای استدلال به این آیه بیان کردیم.

تقریب اول استدلال از طریق دلالت مطابقی آیه بود، که گفتیم بعید نیست بتوانیم از راه مناسبت حکم و موضوع که یک ظهور لفظی است، منتهی ظهور با واسطه، به این آیه استدلال کنیم.

تقریب دوم استدلال به مدلول التزامی آیه است، که قهراً به عنوان یکی از انواع دلالت لفظی مطرح است؛ حالا خواهیم گفت این شاید به عنوان فحوای خطاب و مفهوم اولویت مورد نظر باشد و ممکن لازمه عرفی این الفاظ این باشد که خداوند متعال هیچ حکمی که در آن به نوعی موجب عزت کفار شود، جعل نمی‌کند.

تقریب سوم، تنقیح مناط بود؛ عرض کردیم چه بسا از راه تنقیح مناط بتوانیم استدلال کنیم به این آیه. اجمالاً درباره تنقیح مناط توضیح دادیم؛ یعنی اینکه وقتی خداوند تبارک و تعالی نفی می‌کند عزت را از کفار و منافقین و نفی می‌کند ذلت را از مسلمین، مخصوصاً اینکه منافقان خودشان را عزیز دانسته‌اند و مؤمنان را ذلیل، اینجا خداوند می‌فرماید آنها عزت ندارند، مؤمنان هستند که عزت دارند؛ و به نحو قطعی ما این مناط را کشف و می‌گوییم در عالم جعل و تشریح هم عزت مخصوص مسلمین و مؤمنین است.

تقریب چهارم

تقریب چهارم، الغاء خصوصیت است؛ البته این تعابیر به کار رفته و در عین حال چندان معنای واحدی از اینها اراده نشده، ما بعید نمی‌دانیم که مثلاً تعبیر الغاء خصوصیت برگشت به همان تنقیح مناط داشته باشد؛ یعنی همان تقریب سوم. اما از باب اینکه تفاوت‌های اینها معلوم شود، عرض می‌کنیم. به هر حال از آیه الغاء خصوصیت می‌کنیم؛ و آنگاه می‌توانیم این را توسعه بدهیم. طبق این بیان، الغاء خصوصیت برمی‌گردد به تنقیح مناط و چیزی جدای از آن محسوب نمی‌شود.

کلام محقق ایروانی

من همین جا اشاره کنم به یک کلامی که محقق ایروانی در حاشیه مکاسب ذکر کرده‌اند و از آن در مقام استفاده کنم؛ ایشان آیه «و لن يجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً» را در مورد بیع قرآن به کافر مطرح و برای اینکه به آیه استناد کند که این شامل بیع قرآن هم می‌شود و به استناد این آیه خواسته منع کند از آن بیع قرآن را ممنوع کند، سه وجه گفته است:

۱. یکی اینکه ما به عموم آیه استدلال کنیم و بگوییم این آیه چون یک معنای عامی دارد، آنگاه مانحن فیه و بیع قرآن یکی از

مصادیق آن است و لذا عموم آیه شامل آن فرد می‌شود؛ این استدلال به دلالت لفظی آیه است که ما حالا به نحو کلی بحث آن را داشتیم. ایشان از موضع اینکه آیا این آیه شامل بیع قرآن به کفار می‌شود یا نه، این بحث را مطرح کرده است.

۲. دومی از راه تنقیح مناط است؛ منتهی می‌گوید این مناط نه به نحو قطعی بلکه به نحو استنباطی کشف شود و ما این را در مورد بیع قرآن منطبق کنیم. ایشان می‌گوید مخاطبان آیه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» به علت و مناط این حکم پی می‌برند؛ منتهی این یک علت مستنبطه است، چون در خود آیه تصریح نشده است؛ یعنی به گونه‌ای است که همه به این پی می‌برند که اینجا به چه علت نفی سبیل شده؛ آن وقت آن را بر بیع قرآن منطبق می‌کنند، چون این مناط به اندازه‌ای وضوح دارد که حکم شامل غیر این مورد هم می‌شود؛ بر بیع قرآن هم صدق می‌کند.

این چه بسا آن تنقیح مناط قطعی نباشد؛ اگر منظور همان تنقیح مناط قطعی باشد، بحثی نیست. اگر منظور الفاء خصوصیت باشد، باز الغاء خصوصیت هم به نوعی بازگشت به تنقیح مناط می‌کند. بعضی‌ها الغاء خصوصیت را مستند به همین می‌کنند یا بلعکس، هر دو تعبیر به کار رفته است.

۳. وجه سومی که محقق ایروانی ذکر می‌کند، تنقیح مناط از راه اولویت و فحوای خطاب است؛ یعنی خود اولویت و فحوای خطاب و مفهوم موافق را به عنوان تنقیح مناط ذکر می‌کند.

تنقیح مناط تارةً مقصود از آن فحوای خطاب است و اخیری الغاء خصوصیت و ثالثهً خودش به عنوان خودش (تنقیح مناط قطعی) با این حساب این الغاء خصوصیت که به عنوان تقریب استدلال گفتیم، در واقع بازگشت به همان تقریب قبلی می‌کند و بعید است که یک معنای متفاوت و جداگانه‌ای از آن بشود بدست آورد.

تقریب پنجم

تقریب پنجم، اولویت و فحوای خطاب است؛ یعنی وقتی آیه نفی می‌کند عزت را از کفار بلکه آن را منحصر می‌کند در مسلمین، خدا و رسول، «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»، و فرض هم این است که این آیه در خصوص امور تکوینی و واقعی است؛ و اشاره به واقعیات دارد؛ به طریق اولی می‌توانیم استفاده کنیم که خداوند در دستگاه تشریح هم هیچ حکمی که موجب عزت کفار شود جعل نخواهد کرد. وقتی اخبار می‌کند و می‌گوید به طور کلی عزت منحصر به خدا و رسول و مؤمنان است، و در عالم واقعیت برای کفار نیست (ولو اینکه به حسب ظاهر اینها دارای قدرت و ثروت نباشند؛ آن عزت واقعی و حقیقی مربوط به مسلمین و مؤمنان است) به طریق اولی می‌رساند خدایی که اصلاً راضی نیست مؤمنان را دلیل ببیند، حکمی جعل کند که در آن ذلت مسلمین یا عزت کفار باشد. البته فحوای خطاب یا مفهوم موافق که گفتیم در آن اختلاف است؛ اینجا تعبیر مختلف است. بسیاری به صورت مبهم درباره این عناوین صحبت کرده‌اند، تنقیح مناط، الغاء خصوصیت، مفهوم موافق، اینکه حالا به صورت مبهم سخن گفته‌اند بماند.

سؤال:

استاد: من هنوز اشکالات این تقریب‌ها نگفتم؛ فقط می‌خواهم تفاوت‌های این تقریب‌ها معلوم شود و تا چه حدی اینها متفاوت هستند؛ فعلاً در گام اول هستیم.

همین‌جا باید بررسی شود در رابطه با تقریب پنجم آیا ما مفهوم موافق و اولویت را حکم عقل می‌دانیم یا جزء ظهورات الفاظ؟

مثلاً «ولاتقل لهما اف» دلالت بر حرمت ضرب و شتم و سب به طریق اولی می‌کند یا نه؟ آیا حرمت ضرب و شتم مدلول لفظی «لاتقل لهما اف» است یا حکم عقلی؟

سؤال:

استاد: «لاتقل لهما اف» دلالت می‌کند بر حرمت ضرب و شتم؛ ولی آیا این ظهور آیه است؟ این آیه ظاهر در این است؛ یا اینکه به ظهور مربوط نیست، به طور کلی هر جایی که مفهوم مورد استناد قرار می‌گیرد، (بر فرض حجیت مفهوم مخالف، حالا مفهوم شرط یا وصف یا لقب یا عدد، بر فرض که حجت باشد) آیا استناد به دلیل لفظی است یا دلیل عقلی؟ و کذلک در مورد مفهوم موافق؛ اگر ما به مفهوم موافق یک دلیل استناد کنیم، این دلیل عقلی است یا لفظی؟

سؤال:

استاد: بالاخره شما اینجا از راه لفظ و عقل و با کمک این دو به این نتیجه رسیدید ... شما می‌گویید بالاولویة القطعیة این دلالت می‌کند بر فلان مطلب، یعنی می‌گویید این لفظ بالاولویة القطعیة ... آنها ممکن است بگویند عقل از این لفظ این را می‌فهمد، مثل سایر موارد؛ بالاخره شما در هر موردی که استناد به یک ظهور می‌کنید، آنجا عقل به عنوان یک ابزاری به کمک شما می‌آید؛ حالا میزان استفاده شما از درک عقلی ممکن است متفاوت باشد ...

به هر حال مشکل است که ما مفهوم موافق را به عنوان دلالت عقلی بدانیم. مفهوم مخالف می‌تواند مدلول التزامی لفظ باشد؛ اگر حکمی در جایی ثابت شود (مثلاً علت منحصره باشد) لازم‌اش این است که در غیر آن این حکم ثابت نشود؛ اگر شرط منحصر باشد این معنا فهمیده می‌شود. پس مفهوم مخالف چه در شرط و چه در وصف (با صرف نظر از اعتبار و عدم اعتبارش) می‌شود یک دلالت لفظی؛ این ظهور است. ظهور گاهی منطوقی است و گاهی مفهومی. حالا در مفهوم موافق هم علی الظاهر این مستند به ظهور است؛ یعنی اینکه می‌گوید «لا تقل لهما اف» کمترین شکوه و شکایتی و نارضایتی را اظهار نکنید نسبت به آنها، این یک ظهور مطابقی واضح و روشنی دارد و اینجا یقین داریم که به بالاتر از این رضایت نمی‌دهد؛ پس در حقیقت باز منشأ این دلالت می‌شود لفظ. لذا بعید نیست که بگوییم در مورد اولویت هم مثلاً ظهور لفظی است؛ البته اگر هم بگوییم عقلی، له وجه.

ملاحظه فرمودید پنج یا چهار تقریب برای استدلال ذکر شد، اگر تقریب چهارم را برگردانیم به تقریب سوم، چهار تقریب برای استدلال اینجا وجود دارد. این چهار تقریبی است که با آن استدلال کرده و می‌گویند از این قاعده، قاعده نفی سبیل استفاده می‌شود؛ چون حداقل دو تعبیر که در برخی کتب آمده است، مناسبت حکم و موضوع، تنقیح مناط در قواعد فقهیه مرحوم آقای بجنوری آمده. پس اینها تقریب‌های مختلف استدلال به این آیه است.

اشکالات به استدلال

اما اشکالاتی هم اینجا ذکر شده است؛ این اشکالات شاید به نوعی به همه این تقریب‌ها متوجه شود؛ ما تک‌تک اینها را ذکر نمی‌کنیم، عمده این است که این اشکالات پاسخ داده شود. ما این اشکالات را باید جواب بدهیم.

اشکال اول

یک اشکال همان اشکالی بود که قبلاً اشاره کردیم که این آیه اساساً مربوط به عالم جعل و تشریح نیست؛ بلکه مربوط به تکوین است و می‌خواهد بگوید به طور کلی در واقعیت این عالم، عزیز حقیقی مؤمن است و ذلیل حقیقی کافر؛ چون عزت و

ذلت در واقع به معنای قدرت و شوکت و ثروت نیست؛ عزت حقیقی یعنی همان عزتی که نفس پیدا می‌کند در اثر بندگی خدا، در اثر ایمان که از تعلقات این دنیا رها شود، گوهر انسانیت شکوفا شود، هر آنچه که به تقویت بُعد انسانی انسان کمک کند، این مایه عزت است، و هر چه که برخلاف این باشد، او را ذلیل خواهد کرد؛ کسی که شوکت و ثروت برای او اصل باشد، در حقیقت عبد آنها شده است. پس اساساً این ربطی به مسأله جعل و تشریح ندارد.

بررسی اشکال اول

پاسخ این اشکال با توجه به مطالبی که ما در گذشته گفتیم، روشن است. تقریب اول که عموم آیه دلالت بر این معنا می‌کند، جای خدشه در آن نیست؛ اگر به دلالت مطابقی هم نتوانیم این را استفاده کنیم، مدلول التزامی آیه این هست. البته حالا من این نکته را یادآوری کنم که فحوای خطاب و مفهوم اولویت را ما لایبعد که برگردانیم به دلالت التزامی، اگر آن را ظهور لفظی دانستیم؛ در این صورت آن وقت یک تقریب مستقلی نخواهد شد؛ ممکن است ما بگوییم آیه بالاولویة القطعیة دلالت می‌کند که خداوند متعال هیچ حکمی که در آن ذلت مسلمین باشد جعل نکرده و نخواهد کرد. لذا بعید نیست که منظور از مدلول التزامی همین باشد، اگر ما این را یک امر لفظی بدانیم و نه عقلی.

علی‌أیحال ما هر یک از این تقریب‌های پنج‌گانه یا چهارگانه یا سه‌گانه (قطعاً سه تا تقریب هست) را بپذیریم جایی برای این اشکال وجود ندارد.

سؤال:

استاد: این اشکال مربوط به عالم تکوین است. مستشکل می‌گوید ایه ربطی به جعل و تشریح ندارد ولی ما می‌گوییم یا لازمه آن یا بالاولویة القطعیة یا بالدلالة المطابقیة این شامل حکم و تشریح هم می‌شود؛ اشکال این است که این آیه ناظر به مقام تشریح نیست؛ اینکه شما بگویید حکمی در شریعت وجود ندارد که به نوعی موجب ذلت مسلمین شود و کفار را عزیز کند، اجنبی عن الایة. عرض ما این است که ما بالدلالة المطابقیة أو بالالتزامیة أو بتنقیح المناط آن را شامل می‌دانیم یا از راه اولویت قطعیه می‌گوید خدا حکمی که موجب ذلت شود جعل نمی‌کند، این یعنی نفی سبیل ... او می‌گوید آیه اجنبی عن مانحن فیه، ربطی به این بحث ندارد؛ ما می‌خواهیم این ارتباط و اتصال را نشان بدهیم؛ حداقل سه تقریب این ارتباط و اتصال را نشان می‌دهد. اگر ما گفتیم آیه عموم دارد، این به منزله کبری است، مثل آنچه که در مورد آیه قبلی گفتیم؛ پس این اتصال ثابت می‌شود. دوم، اگر گفتیم از راه مدلول التزامی لازمه اینکه مؤمنان عزت داشته باشند و کافران نمی‌توانند، این است که خداوند یک چنین حکمی را جعل نکند. سوم، بتنقیح المناط القطعی؛ ما مناط قطعی را اینجا از این آیه بدست می‌آوریم. درست است خداوند متعال در همان آیه در مورد منافقین و مؤمنان این را فرمود منافقان با اینکه خودشان فکر می‌کنند عزیز هستند و می‌گویند اعزه می‌آیند ذلیل‌ها را اخراج می‌کنند از مدینه، اعز می‌آید اینها را اخراج می‌کند، اما «ولله العزة و لرسوله» مناط قطعی این است که مسلمانان عزت داشته باشند، شرافت داشته باشند، عزت و شرافت مسلمانان تقریباً تمام العلة است؛ لذا هیچ حکمی مخالف با این جعل نخواهد شد. اینکه این آیه اجنبی عما نحن فیه، در واقع اشکالی است که بعضی‌ها کرده‌اند و پاسخش همین است که عرض کردیم؛ ما بالاخره یا از راه دلالت مطابقی یا دلالت التزامی به معنایی غیر از اولویت قطعی، یا از راه تنقیح مناط قطعی یا از راه خود اولویت قطعی که ما این را مدلول التزامی ندانیم و این را یک حکم عقلی بدانیم، بالاخره به

این چهار طریق یا به این سه طریق، مشکل و منعی وجود ندارد و می‌تواند قاعده نفی سبیل از این استفاده شود.

اشکال دوم

اشکال دوم این است که نفی ذلت مؤمنان ربطی به کفار ندارد و تنها در برابر آنها نیست؛ اساساً خداوند متعال و شارع مقدس و اهل بیت و ائمه (ع) انسان را از اینکه خودش را ذلیل کند در مقابل دیگران، منع کرده‌اند و این ربطی به کفار ندارد؛ مؤمن حتی حق ندارد خودش را مقابل مؤمن دیگر ذلیل کند. ما روایات زیادی داریم در رابطه با این امر؛ در یک روایتی از امام صادق (ع) نقل شده که خداوند متعال امور مؤمن را به خود او واگذار کرده است، «وَلَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ»، اما حق ندارد خودش را ذلیل کند؛ «أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ فَأَلْمُؤْمِنُ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عَزِيزاً وَ لَا يَكُونَ ذَلِيلًا يُعِزُّهُ اللَّهُ بِالْإِيمَانِ وَ الْإِسْلَامِ». این روایت موثق است و سماعه آن را نقل کرده است. اگر مسأله نهی از اذلال نفس باشد، این ارتباطی به کافر ندارد؛ به طور کلی مؤمن حق ندارد خودش را در مقابل دیگران ذلیل کند. آن وقت دیگر نمی‌توانیم بگوییم خداوند هیچ حکمی که موجب ذلت مؤمن شود جعل نکرده است. خداوند هیچ حکمی که موجب ذلت مؤمن شود، چه در برابر کافر و چه در برابر مؤمن، جعل نمی‌کند. لذا قاعده نفی سبیل از این آیه استفاده نمی‌شود؛ چون نفی سبیل می‌خواهد نفی کند سبیل کفار را بر مؤمنان؛ اگر این معنا مقصود باشد، دیگر سبیل، سلطه و اذلال مؤمن توسط مؤمن هم مردود است و ربطی به قاعده پیدا نمی‌کند.

«والحمد لله رب العالمين»